

قرار بود برای مجله بخارا ویژه‌نامهٔ زین العابدین مؤتمن مقاله‌ای بنویسم، برای تمام کردن مطلب زمان بیشتری احتیاج بود عذرخواهی کردم. فرمودند یادگاری است. دوستم علی دهباشی نیز به صورتی دیگر و جدی‌تر جوابی داد. من هم خطوط اصلی آنچه را نوشته بودم منظم کردم و تقدیم شد.

۱ - از میان عکس‌هایی که از آلبوم خصوصی آقای مؤتمن برای چاپ در اختیار بخارا قرار داده شد، عکسی بود از دونالدو ویلبر آمریکایی (Donald Wilber) که آنرا برای آقای مؤتمن به یادگار نوشته بود و امضا کرده بود همانطور که پشت عکس مرقوم فرموده‌اند، ویلبر، معاون پرفسور پوپ چند سالی نزد ایشان فارسی میخوانده است.

آنچه باید اضافه کنم، در این دوران منتخبی از هفتصد ترانه کوهی کرمانی به سلیقه و تقریر مؤتمن و تحریر دونالد ویلبر به زبان انگلیسی برگردانده شد و این کتاب در ایالات متحده آمریکا چاپ شده است ولی این اثر را تا به حال در فهرست آثار خود نیاورده‌اند.

۲ - در مقدمه‌ایکه استاد زین العابدین مؤتمن بر کتاب «گهرهای راز از دریای اندیشه صائب» نوشته‌اند ماجرای گفتگوی طولانی دربارهٔ ادبیات دورهٔ صفویه و سبک هندی را در نوجوانی در جلسه امتحان با دو استاد عالیقدر ادب فارسی آورده‌اند ولی برای حفظ ادب و احترام از ذکر نام آن دو بزرگوار خودداری کرده‌اند.

در نسخه‌ایکه نزد اینجانب است خود ایشان در حاشیه شرح مختصری نوشته‌اند، چون احتمال دارد برای اهل تحقیق مفید باشد در اختیار بخارا گذاشته شد.

شخصیت مؤتمن به عنوان یک معلم، یک «آدم و معلم» آنچنان قوی و جذاب و منحصر بفرد است که مؤتمن نویسنده، ادیب و محقق را تحت تأثیر قرار داده است. ولی بحکم آثار بجامانده و ارزشیابی این آثار در زمان انتشار، ایشان نویسنده‌ای پرخواننده و توانا، ادیب و محقق برجسته و طراز اول بوده‌اند و بمعنی قدیم و دقیق کلمه از مفاخر فرهنگی زمان ما هستند. گمان میکنم این نوشته گوشه‌ای گویا از روش، نثر و طرز برخورد محققانه و رأی متین و مستقل و آزاد ایشان است.

۳ - اواخر دیماه که برای همین ویژه‌نامه به دفتر بخارا - نزدیک میدان فردوسی - بیشتر سر می‌زدم دهباشی آخرین چاپ حافظ شادروان انجوی شیرازی را از چاپخانه گرفته بود و بدستم داد.

عجب حافظی، حاصل کار انجوی در آخر عمر، دوران پیری و پختگی، با دیگر بزرگان «آگاه از شعر دلکش حافظ» با «لطف طبع» و عشق به «سخن گفتن دری»، با صورتی بسیار زیبا و آراسته «زینت اوراق دفتر نسرین و گل». با جلدی زیبا، کاغذی اعلا و چاپی بسیار خوب همراه با فهرست‌های لازم و متعدد و مفید، بخصوص کشف اللغات که اولین بار است میبینم. کاری مفصل و دقیق و لازم و مهم و نو.

خالی مباد کاخ جلالش ز سروران
و ز ساقیان سر و قد گل‌عذار هم

دهباشی گفت انجوی و مؤتمن دوستان قدیمی بوده‌اند قراری بگذار تا هم به حضور مؤتمن برسیم و هم نسخه‌ای از این حافظ به کتابخانه ایشان تقدیم شود.

شنیده بودم مرحوم انجوی یکی از چاپ‌های قبلی این حافظ را پشت‌نویسی کرده با نامه‌ای در همین مورد به آقای مؤتمن داده بوده است. دهباشی مشتاق شد تا این دو نوشته انجوی به مؤتمن را در همین شماره به طبع برساند. همینطور شد.

مؤتمن درباره حافظ انجوی از چاپ اول که قبلاً با خود او به تفصیل صحبت کرده بود برای ما گفت، شد همان مؤتمن معلم در کلاس درس، طولانی و دقیق و مفصل و مستدل سخن گفت. انجوی قدیم و انجوی سالهای اخیر را بسیار متین و منصفانه مقایسه کرد. گمان می‌کنم دهباشی ضبط کرده باشد. روز بعد هم که حافظ اخیر را خوب بررسی کرده بود با من تلفنی صحبت کرد باز هم سخنان نغز شنیدنی، ایکاش میتوانستم ضبط می‌کردم، بسیار تعریف کرد و تحسین نمود و به دهباشی هم آفرین گفت.

۴ - درباره زندگی و سالهای معلمی و چگونگی حال و هوای کلاس مؤتمن شاگردان



● دی ۷۸ - از راست: بهرام بیانی - زین العابدین مؤتمن و کاوه بیانی (عکس از شهناز مفرح)

برجسته ایشان مثل دوست گرامی و ارجمند و دانشمند دکتر همایون کاتوزیان یا استاد عبدالله انوار و دیگر فضلا گفته‌اند و نوشته‌اند و در این مورد سخن چون منی «ترک ثنا است». ولی من گمان می‌کنم مقصود اصلی و مهم از این یاد و تجلیل و ادای احترام توجه عمیق و جدی به راه مؤتمن و بزرگانی چون مؤتمن است.

پیام اصلی این بزرگداشت‌ها که به شیوه‌های مختلف صورت می‌گیرد نشان دادن کسانی است که خودشان، راهشان و طرز زندگی‌شان می‌تواند برای مردم ایران بخصوص برای جوانان ما الگو باشد. به این امید که این راه‌های پر پیچ و خم، ولی خوش سرانجام پس از انقلاب مشروطه، در آینده هم رهروانی داشته باشد و پس از مدتی هر یک از این نهال‌ها، در بستان علم و ادب این سرزمین به درختی بارور و تنومند تبدیل شود و از میوه این انباشتگی فرزندان ایران بهره‌مند گردند. چنین باد.

مقابلاً می‌بینیم و از سر دریغ و درد و افسوس می‌شنویم

کجا رفت مردان شیرافکتت که بودند پیوسته پیرامنت

ز زیبا زنانت نیابم نشان همان شیر زاینده آهو و شان

نمی‌توانیم بگوئیم دیگر فرزندان مسوول توانای با استعداد هنرمند از مادران ایرانی زائیده نمی‌شوند. اگر می‌شوند پس مؤتمن این زمان، دکتر محمدرضا امین این زمان، ایرج افشار این

زمان و مصطفی سرخوش این زمان کجا است؟

جایزه دادن و بر سکویی که مؤتمن را برده‌ایم فردا دیگری را ببریم و به او هم بگوئیم تو مؤتمن زمان ما هستی، تو بهترین معلم دبیرستانهای ما هستی دردی دوا نمی‌کند. معلم هر روز آنهم چندین بار در روز در حضور هیئت منصفه ارزیابی می‌شود، سنجیده می‌شود، موشکافی می‌شود و نهایتاً این شاگردان او هستند که باید رأی به برازندگی، توانایی، انسانیت و دانشی بودن او بدهند.

مسائل و مشکلات معلمین کشورمان را چندی پیش دیدیم و شنیدیم، با طرز زندگی و درآمد و معاش مریبان آینده‌ساز ایران آشنا شدیم. البته آن دردهای مزمن نفس‌گیر تمام این حرفها را خنده‌دار و بی‌معنی می‌کند، یعنی گریه‌دار و بی‌معنی، جای خندیدن نیست.

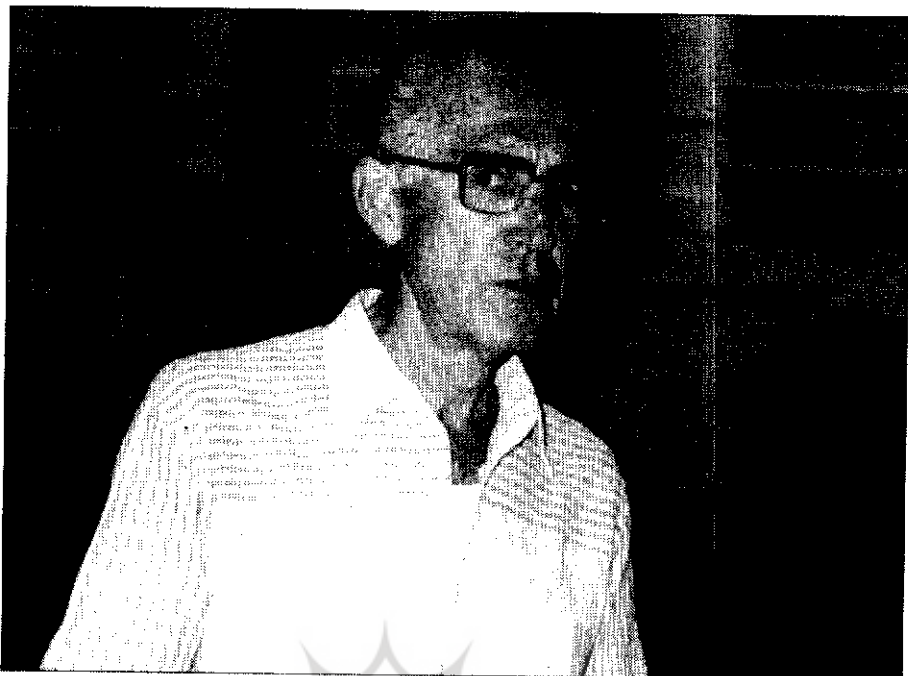
از این دردهای بهم در شده
که درمان آن درد دیگر شده
ز کف برده آرام و فرزاندگی
کشانیده ما را به دیوانگی

مسئلاً و بدون هیچ تردیدی مؤتمن و امثال مؤتمن چنین مشکلات و مسائل و پریشانی‌هایی نداشتند.

چه گویم از این روز و این روزگار
که هم گریه‌دارست و هم خنده‌دار

فرزند من و فرزندان دوستانم در راه بین اول دبیرستان و آخر دانشگاه هستند البته در مدرسی که به غیرانتفاعی موسوم شده است، اضافه بر آن با جوانترهای تحصیل کرده بخصوص مهندسين جوان هم در تماس هستم. از زبان آنها تجلیلی که در گذشته دربارهٔ دبیران و معلمین و استادان می‌شنیدم نمی‌شنوم. باز به حکم مشاهده و مقایسه و عقل، نمیتوانیم بگوئیم این نسل جدید اهل قدرشناسی و تمیز نیست، قدر آنچه را که دارد نمی‌داند، در سودای کارهای دیگر است. مطلقاً و ابداً و اصلاً حین نیست. من این نسل را اعم از معلم و شاگرد، بمراتب از نسل گذشته عمیق‌تر، دقیق‌تر، تواناتر، با استعدادتر و مهمتر از همه، واقع بین‌تر می‌بینم، پس مشکل در کجا است؟ گمان میکنم در زمانهٔ ما.

در مدرسه‌های ما تا آنجا که من کنجکاوی کرده‌ام حتی علی‌رغم چندین ساعت تدریس زبان فارسی موضوع انشاء تعیین کردن، انشاء نوشتن و سرکلاس خواندن و دربارهٔ آن بحث کردن متداول نیست. اصلاً بحث کردن و خودنمایی پسندیدهٔ شاگرد، خلاقیت و ابراز وجود جوان، در کلاس‌های ما زنده نیست، غلط گفتم، مرده است (از انجمن علمی و انجمن ادبی و گروه تئاتر و گروه موسیقی ایرانی و گروه موسیقی جاز و فن بیان و... اصلاً سخنی به میان نمی‌آورم، که همه را ما داشتیم، از اول دبیرستان تا آخر دانشگاه، بدون پرداخت یکشاهی اضافی). کتابهایی آکنده از شعر و سخن، قوانین فیزیک و مکانیک، فرمولهای شیمی، جبر و مثلثات و آنالیز و به اصطلاح



● زین‌العابدین مؤتمن (عکس از علی دهباشی)

رایج امروز حسابان را با چماق تست و کنکور - نه حتی چماق علم و امتحان - چنان هر روز بر فرق این نوجوانان نوحاسته می‌کوبیم تا جان رنجیده را به لب آورند و لب را به دندان بگزند و در ضریدر زدن و فرفره بودن در جلسه تست، برجسته و نمونه و نام‌آور باشند. این شد معیار علم و اندیشه و پایه‌گذاری دانش و ادب برای جوانان ما.

دانشی که رام‌کننده قدرت نیست، دل جوان را پیر و افسرده می‌کند. توانایی را از قید دانایی رها می‌سازد. دیگر دانایی و توانایی مقدم و تالی یکدیگر نیستند. حکیم توس بیهوده گو شده است. فرموده او می‌بایستی از سرلوحه آموزش و فرهنگ ایران حذف می‌شد.

به شهری که بار آورد شاخ بید توان کرد زنگی به شستن سپید

به شهری که از سر غرض پا بود چه گویی که «دانا توانا بود»

با این اوصاف چیزی باقی میماند؟ همین که مانده است جز لطف حضرت حق جل جلاله هیچ نیست، والا مگر می‌شود گفت در بین معلمین امروز دیگر مؤتمنی نیست؟ هست حتماً هم هست بیشتر از گذشته هم باید باشد. ولی شرایطی که این نیروی شگفت و هنر خداداد معلمی از کمون به بروز در آید در فضای آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت و معلمی و شاگردی ما از بین رفته است

بعد از انقلاب مشروطه به قیمت خون مردم فداکار ایران این آزادی علمی، روح سخن‌شناسی

آزادانه و نکته‌سنجی آزاد در فضای درس و بحث از دبستان تا دانشگاه ما وارد شد البته هیچ‌گاه به کمال مطلوب نرسید، ولی در راه کمال بود، در راه کمال بصورتی محسوس و چشم‌گیر، و در فاصله زمانی کم و کوتاه. شادروان عبدالعظیم خان قریب از مکتب‌داری و گفتن درس کلیله به نوجوانانی که حتی هر یک کتاب درسی مستقل خود را نداشتند به استادی دانشگاه رسید - تصور نشود هر مکتب‌داری استاد دانشگاه شده بود یا هراز فرنگ برگشته‌ای - و طرز کار پر بهره‌تر شد، همین کلیله و دمنه تصحیح شد چاپ شد و مکرر غلط‌گیری و اصلاح شد یعنی راه علامه قزوینی درباره فرهنگ غنی ایران و طرز امروزی ارائه آن رهروان صاحب نام پیدا کرد. همینطور فروزانفر و همایی و علی‌اکبر سیاسی و دیگر بزرگانی که مدرسه از «درس و دعای» آنها گرم و پرخرکت و جوشان بود. روانشان شاد. در مورد علوم مثبت و ریاضی و منطق هم عیناً همینطور بود مردانی چون مصاحب و مجتهدی و جناب و هشترودی کار را به نحوی شایسته شروع کرده بودند، به گونه‌ایکه ادامه یافت.

مجتهدی وقتی به ریاست دانشگاه صنعتی شریف امروز و آریامهر آنروز برگزیده شد در یکسال بیش از پنجاه نفر از برجسته‌ترین دانشمندان جوان ایرانی را از خارج برای تعلیم جواترها به دانشگاه صنعتی شریف آورد. امروز که به دانشگاه می‌روم همه رفته‌اند و با کمال تأسف دانشجویان هم آن شور و حال را ندارند. از گرمی مدرسه هیچ خبری نیست. اصلاً دانشجویان برجسته ما آینده خود را در ایران نمی‌بینند. وقتی سراغ می‌گیرم می‌گویند ضرغامی در بوستون آمریکا مشغول ساختن مدل ریاضی برای آن دو ساختمان بزرگ، آن دو برج دو قولویی است که دوازدهم سپتامبر در آئی ویران شد. بدنبال یافتن پاسخ دقیق علمی برای این ویرانی سریع و اینکه آیا ممکن است در سوانح مشابه - مثلاً آتش‌سوزی - ساختمانهای بلند دیگر هم چنین فرو ریزند ضرغامی برگزیده شده است. آخر او روزی معلم ما بود، در همین خیابان آزادی بعد از کارخانه پپسی کولا ریاضی جدید و آنالیز عددی و... درس میداد. دکتر نحوی و دکتر خاکزار و دکتر اعلامی و دکتر فیروزآبادی و دکتر کُرمی و دکتر فیروز پرتوی و دکتر حسین پرتوی و دکتر تاجر اردبیلی و... همه رفته‌اند البته به حکم زمانه و به لطف سرنوشت یکی دو نفری مانده‌اند تا بتوان گفت هنوز فضای تحصیلی ما خالی از حجت نیست. اینکه هیچ، هر روز دسته دسته می‌روند، در تحویل دانشمند برای ساختن فرهنگ جهانی به دنیای غرب و شرق یعنی هند و پاکستان و ترکیه اضافه بر آمریکا و استرالیا و زلاندنو و اروپا و کانادا مقام اول را پیدا کرده‌ایم. «از قضا سرکنگبین صفر افزود».

این درس و این مدرسه پایگاه اندیشه و نگاه‌دار دانش و دانشی نیست، سهل است، راه خلاقیت و ابتکار و سرافرازی را بر معلم و شاگرد هر دو چنان بسته است که گویی امیدی هم نیست. آزادی نباشد البته امید هم نخواهد بود.

نومید نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد